



Takht-e Soleiman over Time

(Study of the Historical Developments of Takht-e Soleiman in the Islamic Period Based on Historical Sources)

Mahdi Beg Mohammadpur¹

Ph. D. Candidate in Archeology, Mohaghegh Ardabili University, Ardabil, Iran.

Karim Hajezadeh Bastani

Associate Professor in Archeology, Mohaghegh Ardabili University, Ardabil, Iran.
(27-48)

Abstract

According to historical sources, Azargoshnesb fire temple was one of the three important Sassanid fire temples. The location of this fire temple is mentioned in Pahlavi Ganzak sources, which the Arabs called Shiz, and its fire temple was lit until the fourth century AH. According to historical sources and archaeological research, Shiz is the current Takht-e Soleiman. Takht-e Soleiman is completely forgotten for two centuries after the fifth century AH. so that in the historical sources there is no mention of this place, but in the reign of Ilkhanate, this place was considered again and a hunting palace was built in it. In this period, Takht-e Soleiman, is referred to as Storliq, Surluq, or Soghorluq and most of the historical developments of Takht-e Soliman in the Islamic period are related to this time. After the Ilkhanate period, during the early Safavid kings, this place was used as a royal hunting ground and in the same period, this place is known as the Takht-e Soleiman. With the change of the Safavid capital and the departure of Takht-e Soleiman from the centers of government, this place was marginalized and forgotten forever in the political history of Iran.

Keyword: Takht-e Soleiman, Ilkhanate, Safavid, historical sources.

1. Email of the corresponding author: Beig.mehdi@uma.ac.ir

تخت سلیمان در گذر زمان

(بررسی تحولات تاریخی تخت سلیمان در دوره اسلامی با اتکا به منابع تاریخی)

مهدی بیگ محمدپور^۱

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.

کریم حاجی‌زاده باستانی

دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۳/۲۳؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۶/۳۱

علمی - پژوهشی

چکیده

بر اساس منابع تاریخی آتشکده آذرگشنسب یکی از سه آتشکده مهم ساسانیان بوده است. جایگاه این آتشکده در منابع پهلوی گنزک ذکر گردیده که اعراب آن را شیز می‌گفتند و این آتشکده تا قرن چهارم هجری روشن بوده است. بر اساس منابع تاریخی و پژوهش‌های باستان‌شناختی، مشخص شده که شیز همان تخت سلیمان کنونی است. تخت سلیمان بعد از قرن پنجم هجری، به مدت دو قرن به کلی فراموش می‌شود، به طوری که در منابع تاریخی هیچ اشاره‌ای به این محل نشده است، اما در دوره ایلخانی، این محل دوباره مورد توجه قرار گرفته و کاخ شکاری در آن احداث می‌شود. در این دوره به تخت سلیمان، ستورلیق، سورلوق و یا سغورلوق می‌گفتند که بیشتر تحولات تاریخی تخت سلیمان دوره اسلامی نیز مربوط به همین زمان است. پس از دوره ایلخانی، در زمان شاهان اوایل صفوی، از این محل به‌عنوان شکارگاه شاهی استفاده می‌شده و در همین دوره، این محل به تخت سلیمان معروف می‌گردد. با تغییر پایتخت صفویان و دور شدن تخت سلیمان از مراکز حکومتی، این مکان از رونق افتاده و برای همیشه در تاریخ سیاسی ایران فراموش می‌شود.

واژه‌های کلیدی: تخت سلیمان، ایلخانی، صفوی، منابع تاریخی.

۱. مقدمه

بدون تردید تخت سلیمان را می‌توان یکی از مجموعه‌های تاریخی ایران به شمار آورد که در دوره‌های مختلف از مهم‌ترین مراکز مذهبی، سیاسی و تشریفاتی بوده است. این مجموعه به دلیل ویژگی‌های منحصر به فردش، در دوره ساسانی به‌عنوان جایگاه مهم‌ترین آتشکده، یعنی آتشکده آذرگشنسب که آتش مخصوص شهریاران و جنگاوران بوده است (کریستین سن، ۱۳۷۸: ۱۱۹). هر چند تا مدتی بعد از حمله اعراب نیز، این آتشکده دایر بوده (ابودلف، ۱۳۴۲: ۴)، ولی اهمیت پیشین خود را به کلی از دست داده بود. تخت سلیمان در دوره ایلخانی، دوباره مورد توجه قرار گرفته و به‌عنوان کاخ شکار، احیا می‌گردد. اصطلاح تخت سلیمان در هیچ‌یک از متون تاریخی یا جغرافیایی قبل از قرن دهم هجری ذکر

نشده است؛ بنابراین محققین تلاش‌های زیادی کرده‌اند تا این مکان را شناسایی کرده و یا احیاناً اثبات کنند که یکی از شهرهای اولیه‌ای است که در منابع تاریخی مختلف آمده است. اولین محقق سر هنری راولینسون بود که در سال ۱۸۳۸ م از مجموعه دیدن کرد و پیشنهاد داد، تخت سلیمان، اکباتان (Ecbatana) دومی در آذربایجان بوده است، همچنین وی، آنجا را با مجموعه‌ای از نام‌های اولیه و اتفاقات تاریخی جمع کرده است، مثل؛ فراتا (Phraata) که آنتونی بزرگ رومی (۳۰-۸۳ پ.م) در سال ۳۶ پ.م به پایگاه پارتیان آن حمله کرد، یا ورا ((Vera؛ دژی که تنها استرابو از آن نام برده است، یا گنزکا (Ganzaca)، پایتخت آذربایجان که هرکلیوس اول (۴۱-۶۱۰ م)، امپراتور بیزانس در سال ۶۲۴ یا ۶۲۸ م به آنجا حمله کرد؛ یا شهر شیز، جایگاه آتشکده آذرگشنسب؛ یا سقورلوق (جایی که آباقاخان، کاخی در آنجا بنا کرد (Rawlinson, 1841a: 3 & 1841b: 68)). بعد از راولینسون، برخی از محققین، گنزاکا را با لیلان یکی دانستند و نه با تخت سلیمان (Minorsky, 1964: 86 & Hoffmann, 1880: 250-53). با این اوصاف، بسیاری از محققان نظریه راولینسون را قبول کردند (جکسن، ۱۳۵۷: ۱۵۰؛ کریستین سن، ۱۲۰۱۳۷۸؛ Ruska, 1934: 385؛ Pope, Crane, Wilber, 1937: 96). در سال ۱۹۶۴ م، ولادیمیر مینورسکی در مقاله‌ای مطرح نمود؛ تخت سلیمان با جاهایی باید مقایسه شود که هرکلیوس اول آتشکده آنها را بعد از حمله به گنزاکا ویران کرد، مثل تبارمیس یا شیز و سقورلوق و نه فراتا، ورا یا گنزک (Minorsky, 1964: 85). این اظهار نظر به طور گسترده‌ای از طرف بیشتر محققین از جمله هیأت آلمانی کاوش‌های باستان‌شناختی تخت سلیمان، پذیرفته شده است. در سال ۱۹۷۱ م کلاوس شیپمن، متون قدیمی را که سابقاً توسط محققین برای شناسایی تخت سلیمان مورد استفاده قرار گرفته بود، بازبینی و با نتایج کاوش‌های هیأت آلمانی، مقایسه کرده و به این نتیجه رسید که فقط تخت سلیمان می‌تواند شیز باشد (Schipmann, 1971: 309-57). ولی او در مورد احتمال اینکه تخت سلیمان همان سقورلوق است، بحث نکرد؛ زیرا برای او فقط آتشکده تخت سلیمان اهمیت داشت. همان طور که ملاحظه شد، تلاش‌ها برای شناسایی هویت تاریخی تخت سلیمان بسیار پیچیده بوده است. در همین راستا و به جهت شناخت بهتر سیر تاریخی تخت سلیمان در دوره اسلامی و بررسی تحولات تاریخی آن این پژوهش انجام گرفت. در ابتدا سعی گردیده تا حد امکان تاریخچه مجموعه در قبل از اسلام، بررسی و در ادامه به تحولات تاریخی آن در

دوره‌های مختلف اسلامی و پایان حیات سیاسی این محل، پرداخته شده است. در پژوهش حاضر، سعی بر آن بوده، به پرسش‌های پیش رو، پاسخ داده شود؛ آیا شیز همان سقورلوق و سقورلوق همان تخت سلیمان است؟ اگر چنین است چرا و از چه زمانی این محل به سقورلوق و سپس به تخت سلیمان معروف شده است؟ تخت سلیمان در کدام دوره یا دوره‌های اسلامی مورد توجه بوده و حیات سیاسی آن تا چه تاریخی ادامه داشته است؟ با توجه به منابع تاریخی و همچنین کاوش‌های باستان‌شناختی، به نظر می‌رسد، تخت سلیمان همان شیز ساسانی و سقورلوق ایلخانی بوده که در دوره حکام اوایل ایلخانی مورد توجه قرار گرفته است و حیات سیاسی آن نیز تا دوران شاهان اوایل صفوی ادامه پیدا کرده و در همین دوره نیز به تخت سلیمان معروف شده است.

پژوهش پیش‌رو، از نوع پژوهش‌های بنیادی بوده و گردآوری اطلاعات و مدارک به روش کتابخانه‌ای صورت گرفته است. به طوری که تا حد امکان سعی شده تمامی منابع تاریخی و گزارش‌هایی که حتی به طور مختصر اشاره‌ای به تخت سلیمان در ادوار مختلف بخصوص بعد از اسلام داشته، بررسی شود تا درک بهتری از بستر تاریخی که منجر به احیای تخت سلیمان، در دوره اسلامی شده، ارائه شود و در ادامه، تحولات تاریخی به وقوع پیوسته در این محل در دوران اسلامی و نهایتاً زمان و علل پایان حیات سیاسی آن را مورد بررسی قرار گیرد.

۲. شیز/تخت سلیمان در دوره قبل از اسلام

امروزه طبق نتایج کاوش‌ها، با اطمینان می‌توان گفت؛ تخت سلیمان، حداقل از نیمه دوم قرن پنجم تا نیمه اول قرن هفتم میلادی، مقر آتشکده مهم آذرگشنسب (āzargošnasb) بوده است (Naumann, 1967:75). این اطمینان، علاوه بر وجود بقایایی از آتشکده و آتشدان، ۲۵ مورد اثر مهر با مضمون؛ موبد آذرگشنسب (mgūpad Adurgušnasp) و همچنین یک مورد از اثر مهر با مضمون؛ فرمانده یا رئیس آذرگشنسب (farmādār Adurgušnasp)، بوده که طی کاوش‌های تخت سلیمان به دست آمده است (گوبل، ۱۳۸۴:۱۵۴). این اثر مهرها، حدود نیمه اول قرن ششم تا قرن هفتم میلادی تاریخ‌گذاری شده‌اند و همچنین سکه‌های نقره ساسانی که طی کاوش‌ها به دست آمده، از دوره پیروز (۸۴-۵۹/۴۵۷ م) تا دوره خسرو دوم (۶۲۸-۵۹۱ م) تخمین زده شده‌اند (Naumann, 1976:26). طبق روایات پهلوی، کیخسرو کسی است که بتکده ساحل دریاچه چیچست (čēčast) را نابود کرده است (Wihhams, 1990:82). همچنین بر

اساس نظریه خلقت بندهش، زمانی که کیخسرو، بتکده دریاچه چیچست را نابود کرد، این آتش در یال اسب او جای گرفت تا تاریکی و ظلمت را نابود کرده و روشنایی را بتاباند. او در همان جا، بر بالای کوه اسنوند (asnavand)، محراب آتش را بنا کرد و از آنجایی که این آتش روی یال اسب او درست شده، گشنسب نامیده شد (Boyce, 1985: 475). دریاچه چیچست، در اوستا به صورت چاچاستا (čaēčasta) آمده و بعدها به اسم دریاچه ارومیه شناخته شده است (Boyce, 1985: 475). به نظر می‌رسد، نام شیز از چیچست ریشه گرفته باشد (Minorsky, 1944: 106-08 & Hoffmann, 1880: 251). با توجه به اینکه اکثر منابع مکتوب بعد اسلام به زبان عربی نوشته شده است و در این زبان حرف چ وجود نداشته و به جای آن ج یا ش در کلمات استفاده می‌شود، سیر تکامل شیز را می‌توان چنین تصور کرد: چیچست، جیست، جیس (ابن بلخی، ۱۳۸۴: ۷۹، ۵۰)، شیز و یا چیچست، جیجست، جیج، شیز.

در حال حاضر منابع کمی در مورد آتشکده‌های دوران ساسانی وجود دارد؛ بنابراین منابع استفاده شده در این بخش عمدتاً از دوره‌های متأخرتر و در واقع از دوران اسلامی است. با توجه به منابع اسلامی، آتشکده آذرگشنسب، در شیز، شهری بین زنجان و مراغه، در آذربایجان واقع شده بود (ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۱۲۰ و قزوینی، ۱۳۷۳: ۶۹-۴۶). ابودلف، در قرن چهارم هجری، در مورد شیز این‌گونه می‌نویسد: «دیوار این شهر، دریاچه‌ای را احاطه نموده است که وسط آن به ته نمی‌رسد... از این دریاچه هفت نهر جاری است که هر یک به آسیابی می‌ریزد و سپس از زیر دیوار بیرون می‌رود.» (ابودلف، ۱۳۵۴: ۴۰). احمد طوسی نیز، در قرن ششم هجری، چنین اشاره کرده است: «شیز شهری است میان مراغه و زنجان، در میانکوه‌ها نهاده و آنجا معدن زر و سرب و زرنیخ و جیوه و جمست بود... بحر شیز، بحره ایست کوچک، ولیکن قعر و قرار وی کس ندیدست، گوشه‌ای از این دریا آب‌سیاه است و در آب سپید آمیخته، هر که آب این دریا در گل کند و در خاک نهد سنگ گردد» (طوسی، ۱۳۸۲: ۲۴۱) با توجه به توضیحات منابع تاریخی در مورد موقعیت شیز، محل و دریاچه آن و همچنین مدارک به دست آمده در کاوش‌های تخت سلیمان، می‌توان گفت: شیز همان تخت سلیمان کنونی است.

۳. شیز در نیمه اول دوره اسلامی

طبق گزارش البلاذری (قرن دوم هجری)؛ بعد از فتح اردبیل توسط اعراب، مردم شیز و میانه با قدرت ایستادگی کردند و در نهایت شرط گذاشتند که هشتصد هزار درهم

بپردازند تا (حذیقه؛ فرمانده اعراب) کسی را نکشد یا به اسیری نگیرد و آتشکده ای ویران نسازد و خاصه اهل شیز را از رقص و پای کوبی در روزهای عید و انجام دیگر مراسم باز ندارد (البلاذری، ۱۳۶۴: ۸۴). در قرن چهارم هجری، در طول دوران عباسی، زمانی که ابودلف از شیز بازدید کرد، آتش هنوز در آنجا روشن بوده است (ابودلف، ۱۳۵۴: ۴۰). پژوهش‌های باستان‌شناسی، حیات مجموعه را در قرون چهارم و پنجم هجری تأیید می‌کند (هوف، ۱۳۶۸: ۱۰ و Naumann, 1977: 80 و Kleiss, 1964: 50-56 و Huff, 1979: 153 و Huff, 1978: 194).

۴. سقورلوق در دوره ایلخانی

منگوقاآن، چهارمین خان مغول، پس از سروسامان دادن به اوضاع داخلی، در صد کشورگشایی برآمد و مصمم شد، فتح ممالکی را که هنوز گشوده نشده بود، به سرانجام برساند. با این هدف، برادر کوچک‌تر خود، هلاکو را، مأمور سرکوب اسماعیلیه و مطیع ساختن بغداد کرد (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۸: ۱۶۱). مغولان و از جمله هلاکوخان، به دلیل آشنایی با اوضاع سرزمین‌های غربی خود، در نظر داشتند؛ بعد از سرنگونی اسماعیلیه و خلافت بنی‌عباس، آخرین ممالک اسلامی بخش غربی آسیا را نیز تسخیر کنند (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۸: ۱۷۱). بدین ترتیب هلاکوخان بعد از تسخیر قلاع اسماعیلیه و انقراض حکومت عباسیان، حکومت ایلخانان را رسماً در ایران تأسیس کرد (بیانی، ۱۳۸۹: ۱۶۶). ایلخان مغول، با استقرار نظم در سرزمین‌های تسخیرشده، حمله به مناطق سوریه و مصر را آغاز کرد (اشپولر، ۱۳۶۵: ۵۹). هر چند موقعیت استراتژیک آذربایجان در راستای هدف مغولان در فتح شام و مصر و دستیابی به دریای مدیترانه و فتح کامل گرجستان و قرارگیری این منطقه در مسیر ایالت عراق عجم و ایالات غربی بسیار مهم بوده (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۸: ۱۹۱ و بیانی، ۱۳۸۹: ۱۶۵) ولی وجود چمنزارهای سبز و خرم و هوای خنک آن منطقه که یادآور موطن مغولان بود، در انتخاب مراغه به‌عنوان پایتخت ایلخانان بی‌تأثیر نبوده است (بیانی، ۱۳۸۹: ۱۶۵). مشخصات جغرافیایی این ولایت، بدون شک نقش مهمی در توجه مغولان به این مناطق داشته است. کوه‌های بلند ولی با شیب ملایم، دشت‌های حاصلخیز و آب‌وهوای معتدل اطراف دریاچه ارومیه و جلگه مغان در همان نزدیکی، چراگاه ایده‌آلی برای گله‌های جنگجویان کوچ‌نشین مغول فراهم می‌کرد و خانواده‌های آنها می‌توانستند به راحتی خیمه و بارگاهشان را از اردوگاه زمستانی (قشلاق)، به اردوگاه تابستانی (بیلاق) منتقل کنند. با وجود اینکه فاتحان مغول، از جنگجوی عادی تا ایلخانان تا مدتی عادت به اردو زدن و ایجاد اقامتگاه مخصوص داشتند، ولی سرانجام، اشراف‌زادگان، با روش زندگی یکجانشینی ایرانیان، هماهنگ شدند و شروع به ساخت

کاخ‌هایی در شهرها کردند که همان اردوگاه سلطنتی آنها، بود (Huff,2012:95). اقامتگاه مورد علاقه هلاکوخان در قسمت پایین رودخانه جغاتو (زربینه‌رود) بود. رود جغاتو، در قسمت جنوب مراغه، در منطقه میان‌دوآب، به دریاچه ارومیه می‌ریزد. در این قسمت هیچ کاخی گزارش نشده است ولی هلاکوخان در اردوی آلاتاغ، در شمال دریاچه وان و در شهرهای تبریز، خوی و مراغه، کاخ‌هایی ساخته بود. در شهر مراغه نزدیک به اردوی اصلی، یک رصدخانه به دست خواجه‌نصیرالدین طوسی ساخت. پس از مرگ هلاکوخان در سال ۶۶۳ هجری، آباقاخان پسر و جانشین هلاکوخان، در جغاتو (زربینه‌رود)، به پادشاهی انتخاب گردید (همدانی، ۱۳۳۸:۷۴۲). در سال ۷۴۰ هجری، حمدالله مستوفی در بخش جغرافیایی کتاب نزهة القلوب خود، در مورد شهری به نام ستوریق این چنین نوشته است: «در ناحیه انجروود، شهری است که مغول‌ها آن را ستوریق می‌نامند؛ این شهر روی نوک یک تپه قرار دارد و برای اولین بار توسط پادشاه کیخسرو کیانی کشف شده است. در این شهر کاخ بزرگی وجود دارد، در محوطه این کاخ، چشمه جوشانی وجود دارد که به داخل حوضی که شبیه یک دریاچه کوچک است، می‌ریزد و هیچ ملاحی نتوانسته عمق آن را تعیین کند. دو جریان آب از این حوض به بیرون جریان می‌یابد که هر دو قدرت کافی برای چرخاندن یک آسیاب را دارند ولی اگر این دو جریان مسدود شوند سطح آب داخل حوض افزایش پیدا نمی‌کند و وقتی که مانع برداشته می‌شود آب مانند قبل جاری می‌شود. نکته عجیب آن است که حجم آب در هیچ فصلی کم یا زیاد نمی‌شود. این کاخ توسط آباقاخان مغول، بازسازی شده و در اطراف آن، مراتع عالی وجود دارد. حقوق دولتی آن دو تومان و نیم است (مستوفی، ۱۳۶۲:۶۴). ستوریق اشاره شده توسط مستوفی، بدون شک همان سقورلوق اشاره شده در جامع التواریخ رشیدالدین و تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار و صاف (قرن هفتم هجری) است. نواحی جارود و انجروود اشاره شده توسط مستوفی، از توابع سجاس و سهرورد در عراق عجم هستند (Minorsky,1964:100)؛ بنابراین ناحیه انجروود باید در جایی در مرز استان‌های جدید آذربایجان غربی، زنجان و کردستان بوده باشد. این محل با محل تخت سلیمان در انتهای غربی آذربایجان غربی، نزدیک مرز استان زنجان مطابقت دارد. با توجه به این مکان و توضیحات ارائه شده، ستوریق مستوفی و سقورلوق رشیدالدین و صاف را می‌توان همان مجموعه تخت سلیمان دانست. نام رودخانه نزدیک تخت سلیمان، ساروق را نیز می‌توان کلمه به‌هم‌ریخته‌ای از ستوریق یا

سقورلوق در نظر گرفت. در مورد ریشه لغوی کلمه سقورلوق اختلاف نظرهایی وجود دارد. به طوری که؛ حمدالله مستوفی آن را ستوریق می نامد (مستوفی، ۱۳۶۲: ۶۴) ولی مینورسکی و بویل معتقدند؛ از بین نام‌های استفاده شده توسط رشیدالدین و وصاف، سقورلوق صحیح است. مینورسکی این کلمه را به عنوان ترکیبی از سقور مغولی و پسوند ترکی لوق، تفسیر می کند (Minorsky, 1944: 101). طبق نظر بویل، سقورلوق به معنی مکانی که موش‌های خرما آن را احاطه کرده است، زیرا سقور در ترکی به معنی موش خرما است (Boyle, 1972: 79). در واقع موش خرما، یک حیوان پرجمعیت در مغولستان است (Jagchid & Hyer, 1979: 15) و خز آن بسیار با ارزش است (Jagchid & Hyer, 1979: 37) ولی گوشت آن را فقط مردم فقیر و شکارچیان می خورند (Jagchid & Hyer, 1979: 40). کلمه ترکی سقور برای اولین بار در اواخر قرن چهارم هجری، در لغت‌نامه ترکی- عربی دیوان لغات الترک محمود کاشغری آمده است. او کلمه سقورلوق را به صورت اصطلاح سغرلغ تاق به معنی کوه پر از موش خرما آورده است (کاشغری، ۱۳۸۳: ۲۸۴). با توجه به اینکه در ایران ایلخانی از کلمات ترکی برای نام‌گذاری مکان‌ها استفاده می شده است، (مثل فنغور النگ به معنی چمنزار قهوه‌ای؛ سلطانیه امروزی)، احتمال اینکه مکانی که مقر یک شاه مغولی بوده، نام ترکی داشته باشد، دور از انتظار نیست. به علاوه شکل به هم ریخته و درهم کلمه سقورلوق، در منابع دوره‌های بعد نیز موجود است. مثل؛ سویورلوق و سورلوق که شکل دیگری از کلمه سقور است. طبق نظر حمدالله مستوفی، کاخ واقع در سقورلوق، در دوره آباقاخان ساخته شده و تاریخ‌های نوشته شده بر روی کاشی‌های به دست آمده از مجموعه تخت سلیمان، نظر او را تأیید می کند. با این وجود، نه رشیدالدین و نه وصاف، به وضوح اشاره‌ای به ساخت شهر توسط آباقاخان نکرده‌اند و گفته می شود که او پایتخت خود را در تبریز داشته (همدانی، ۱۳۳۸: ۷۴۳) و تابستان‌ها را در آلتاق و سیاه کوه و زمستان‌ها در جغتو و آران، سپری می کرده است (همدانی، ۱۳۳۸: ۷۴۶). رشیدالدین یک مدرک مهمی برای ساخت سقورلوق ارائه می دهد، آنجا که می گوید: هرگاه حاکمان از روی هوی و هوس شروع به ساخت و ساز در مکانی کردند، مثل هلاکوخان، آباقاخان، ارغوان خان و گیخاتو که دوست داشتند کاخ‌هایی در آلتاق، ارومیه، سقورلوق، سوجاس، خوجان (اوجان)، زنجان و کاخ منصوریه در آران را بسازند... (همدانی، ۱۳۸۸: ۱۱۰۴-۱۱۰۵). این عبارات نشان می دهد، یکی از این چهار ایلخان اشاره شده، کاخی در سقورلوق ساخت و آنجا تنها یک استراحتگاه نبود، بلکه در طول اقامت موقت، خیمه‌هایی نیز در آنجا برپا می شدند. در جامع التواریخ،

سقورلوق بیش از آنکه در رابطه با خود آباقاخان مطرح شود، در ارتباط با ارغون خان، پسرش غازان خان و بلوغان خاتون ارشد، همسر آباقاخان، آمده است. از لحاظ تاریخی، نخستین اشاره رشیدالدین به سقورلوق در فصلی از کتاب است که در مورد تولد غازان خان (ایلخان هفتم) صحبت می‌کند که در ۲۰ ربیع‌الاول ۶۷۰ هجری در مازندران به دنیا آمد، در سال ۶۷۳ هجری، وقتی غازان، سه ساله بود، با پدرش ارغون که بعدها حاکم خراسان شد، به دیدار پدر بزرگش، آباقاخان، در قنغور النگ رفت. آباقاخان که خیلی به این پسر علاقمند شده بود، به ارغون گفت که خودش تربیت او را بر عهده می‌گیرد. از آنجائی که بلوغان خاتون ارشد، همسر مورد علاقه آباقاخان، هیچ پسری نداشت، ارغون پیشنهاد داد که پسرش تحت مراقبت او باشد. جامع التواریخ این ماجرا را به صورت زیر بیان می‌کند: «آباقاخان از این پیشنهاد استقبال کرد و بلوغان خاتون به سقورلوق رفت. ارغون بعد از او به سقورلوق رفت. وسایل غازان را به او سپرد و به خراسان بازگشت. بلوغان بسیار خوشحال شد و گفت: این بچه هدیه خدا و مثل پسر خودش است. ارغون به غازان، ده خدمتکار از قبیله آنگوت بخشید. آباقاخان گفت: غازان باید در این اردو بماند و این اردو به او اهدا می‌شود و بعد از من نیز این اردو از آن اوست و او رئیس آنجاست» (همدانی، ۱۳۸۸: ۸۴۴-۸۴۵). شاهزاده غازان معمولاً در اردوی بلوغان خاتون می‌ماند. بلوغان خاتون ارشد، دهمین همسر آباقاخان بود. آباقاخان او را بسیار دوست داشته و بیش از سایر همسرانش به او علاقه نشان می‌داد. طبق سنت مغولی، بعد از مرگ آباقاخان، بلوغان خاتون با پسرش ارغون خان ازدواج کرد. رشیدالدین می‌گوید که بلوغان خاتون، در غیاب ارغون، حتی مثل نایب او عمل می‌کرد (همدانی، ۱۳۸۸: ۷۴۰). بر اساس شواهد فوق، کاخ سقورلوق، به آباقاخان تعلق داشته و اردوی تحت رهبری بلوغان خاتون، حتی اگر دائماً در آنجا نبوده، در آنجا پایه‌گذاری شده است. بعد از فوت آباقاخان در ۶۸۰ هجری، با وجود این‌که او در خراسان بود، به نظر می‌رسد، ارغون، با بلوغان خاتون و غازان، ارتباط خود را حفظ کرد و احتمالاً هر دوی آنها، بیشتر اوقات در سقورلوق می‌ماندند. بعد از فوت آباقاخان، احمد تکودار، برادر آباقاخان، علی‌رغم وصیت آباقاخان که پسر بزرگ‌ترش ارغون را برای جانشینی انتخاب کرده بود، به‌عنوان ایلخان سوم انتخاب شد. بلافاصله بعد از استقرار احمد در آلتاق، ارغون ناامیدانه به سقورلوق رفت و در آنجا، با تشویق تعدادی از امیران، شروع به توطئه کرد تا بتواند تا حدودی به تخت سلطنت نزدیک شود

(آیتی، ۱۳۴۶: ۷۱). سپس از سقورلوق به خراسان برگشت (همدانی، ۱۳۸۸، ۷۸۸). در زمستان ۶۸۱ هجری، بلوغان خاتون و غازان به بغداد رفتند و ارغون بعداً از خراسان به آنها پیوست. سپس در بهار همان سال، همه آنها به خراسان رفتند و ارغون با بلوغان خاتون ازدواج کرد. در همان حال که طرفداران ارغون زیادتر و قوی‌تر می‌شدند، احمد مجبور شده بود تا از کالیپوش (در شمال جاجرم) به قنغور النگ (سلطانیه امروزی)، فرار کند. در همان جا بود که احمد در سال ۶۸۳ هجری، منزل بوفا که یکی از امیران نزدیک به ارغون بود را غارت کرد (Howarth, 1888: 296). پنج روز بعد، احمد به اردوی خود رسید که محل آن توسط تاریخ‌نگاران ایلخانی ضبط نشده است. برخی از محققین معتقدند این اردو احتمالاً در سقورلوق بوده است (Boyle, 1968: 367). بوفا، بورا را فرستاد تا به قره اوناس سفارش کند که احمد را متوقف کند تا آنها بتوانند به اردوی او حمله کرده و او را دستگیر کنند. این اعضای خانواده سابق آباقاخان، طبق گفته رشیدالدین، بعدها در سیاه کوه (همدانی، ۱۳۸۸: ۷۹۸) و طبق نوشته وصاف، در سقورلوق (آیتی، ۱۳۴۶: ۷۱) مستقر شدند. در اول جمادی‌الاول ۶۸۳ هجری، احمد در محلی به نام ابی شور، نزدیک یوزآغاش با شکستن کمرش، اعدام شد. ارغون، همان روز بعد از اعدام عمویش مستقر شد. او بعد از انتصاب فرمانداران خود، در تابستان به سقورلوق رفت و آنجا حکم انتصاب بوفا به‌عنوان وزیر خود را صادر کرد (همدانی، ۱۳۸۸: ۸۰۸). در ۳ صفر ۶۸۵ هجری، بلوغان خاتون ارشد در ساحل کور، فوت کرد و تابوت او به کوه سجاس منتقل شد. در آن زمان ارغون خان در تبریز بود و در ۱۲ ربیع‌الثانی، آنجا را ترک کرد و از مراغه به سقورلوق رفت و ظاهراً تا ماه شعبان در همان جا ماند و سپس آنجا را به مقصد اردوگاه پاییزه خود در تبریز ترک کرد. بعد از فوت بلوغان خاتون، ارغون خزانه او را تفتیش کرد که انباشته از جواهرات و مرواریدهای گران‌بهای بود که آباقاخان به او داده بود؛ زیرا آباقاخان او را بسیار دوست می‌داشت. سپس ارغون خان برخی از خرقه‌ها و ظروف طلایی و نقره‌ای او را برای خود برداشت و گفت که طبق وصیت آباقاخان، باقیمانده این گنجینه‌ها و خیمه و اردو بایستی مهر و موم شده و برای پسرش غازان نگه‌داشته شود (همدانی، ۱۳۸۸: ۸۴۸). اگرچه رشیدالدین اشاره نکرده که گنجینه بلوغان خاتون در کجا بوده، اما احتمالاً این گنجینه در سقورلوق بوده و اقامت غیرمعمول طولانی‌مدت ارغون در سقورلوق، در این سال، به احتمال زیاد، به دلیل تفتیش گنجینه بلوغان خاتون بوده است. در ۹ ربیع‌الاول ۶۸۹ هجری، ارغون با بلوغان خاتون دیگری ازدواج کرد و اردوی بلوغان خاتون ارشد را به او اعطا کرد (همدانی،

۱۳۸۸: ۸۲۱). در ربیع‌الاول ۶۹۰ هجری، ارغون به‌طور ناگهانی بیمار شد و در کاخی به نام باغچه در آران، فوت کرد. دو روز بعد، تابوت او برای خاک‌سپاری به کوه سجاس (۸۵ کیلومتری جنوب‌غربی زنجان) که قبلاً بلوغان خاتون ارشد در آنجا دفن شده بود، منتقل کردند (همدانی، ۱۳۸۸: ۸۲۴-۸۲۵). در این مرحله، سقورلوق به بلوغان خاتون جدید رسیده بود و به خاطر او، کشمکشی بین سه رقیب، غازان پسر ارغون، گیخاتو برادر ارغون و بایدو پسرعموی ارغون، برای تاج‌وتخت شکل گرفته بود. به نظر می‌رسد که بین آنها، غازان از همه به بلوغان خاتون نزدیک‌تر بود. بعد از مرگ ارغون، بین گیخاتو در رام و بایدو در بغداد، برای تصاحب تخت ایلخانی، نبردی درگرفت. غازان، به دلیل شورش که در سمنان شکل گرفته بود، مجبور شد در آنجا بماند و نتوانست به آنان بپیوندد. طرفداران گیخاتو، شامل بانوان سلطنتی و تعدادی از امیران، برای دیدن او به آلتاق رفتند و امیران طرفدار بایدو، برای کمک به او، سقورلوق را ترک کردند (همدانی، ۱۳۸۸: ۸۲۶). گیخاتو توانست حمایت تعداد بیشتری از امیران و بانوان سلطنتی را جلب کند و در ۲۲ رجب ۶۹۰ هجری، بر تخت نشست و در زمان بازگشت از آلتاق، در شعبان ۶۹۱ هجری در منطقه آلباغ، با بلوغان خاتون ازدواج کرد (همدانی، ۱۳۸۸: ۸۳۴). رشیدالدین می‌گوید که این ازدواج، اجباری بود و گیخاتو، غازان را از دیدن بلوغان خاتون محروم کرد (همدانی، ۱۳۸۸: ۸۴۸). بلوغان خاتون سومین پسر گیخاتو، چینگ پولاد را به دنیا آورد. گیخاتو بعد از حدود ۴ سال فرمانروایی، در ۸ جمادی‌الاول ۶۹۴ هجری، توسط دو تن از امیرانش کشته شد و بایدو (۶۹۴ هجری) تنها به مدت چند ماه به حکومت رسید. بایدو بلافاصله بعد از به حکومت رسیدن، با بلوغان خاتون ازدواج کرد (همدانی، ۱۳۸۸: ۸۴۸). وقتی که سپاهیان غازان و بایدو در قوربان شیر با یکدیگر روبرو شدند، نمایندگان از هر دو سپاه انتخاب و با هم مذاکره کردند. در نتیجه این مذاکرات، تصمیم گرفته شد که اردوهای ارغون، شامل اردوهای بلوغان خاتون، اروک خاتون و شاهزاده خربنده، به غازان داده شود (همدانی، ۱۳۸۸: ۸۴۹). با این همه سپاهیان بایدو طی مذاکرات تقویت شدند. در روزهای بعد از آن، غازان تصمیم گرفت که از راه سیاه کوه، سفیدرود و سقورلوق به سمت دماوند حرکت کند (همدانی، ۱۳۸۸: ۸۹۶). بایدو او را تعقیب کرد و به طرف سقورلوق رفت و در ۱۹ رجب به خیمه بزرگ در سقورلوق رسید (همدانی، ۱۳۸۸: ۸۹۵). از طرف دیگر غازان زمانی که در اوایل شعبان، به دره لار نزدیک دماوند رسید، اسلام آورد (همدانی، ۱۳۸۸: ۹۰۳). صدرالدین

زنجان، وزیر سابق که توسط بایدو خلع شده بود و بعدها به عنوان دستیار امپراتور روم منصوب شده بود، به قدری از او خشمگین بود که تصمیم گرفت به گروه غازان بپیوندد. بعد از انتصابش، به بهانه‌ای، هشت رود را به مقصد سر او ترک کرد. سپس به سقورلوق رفت. او نامه‌ای به برادرش در قزوین نوشت و از او خواهش کرد که شهر را ترک کرده و به غازان بپیوندد و خودش نیز از سقورلوق به گیلان رفت (همدانی، ۱۳۸۸: ۹۰۴-۹۰۳). به نظر می‌رسد در طول اقامت صدرالدین در سقورلوق بوده که غازان نماینده‌ای نزد بایدو فرستاد و از او خواست بلوغان خاتون را از سقورلوق راهی کند. این خواسته او به بهانه اینکه فصل مناسبی برای سفر نیست، رد شد. صدرالدین به بلوغان خاتون مشاوره داد که شیخ محمد را نزد غازان بفرستد تا از طرف او (بلوغان) عذرخواهی کند و یک مأموریت سری هم به او داد که به غازان بگوید که او و سایر امیران آماده‌اند که به سپاه غازان بپیوندند (همدانی، ۱۳۸۸: ۹۰۴-۹۰۵). کم‌کم بسیاری از مقامات، بایدو را ترک کردند. نهایتاً بایدو در نخجوان دستگیر شد و از آنجا به تبریز فرستاده شد و در ۲۳ ذی‌القعدة ۶۹۴ هجری، در همان‌جا اعدام شد (همدانی، ۱۳۸۸: ۹۰۷-۹۰۸). در همان روز غازان از اوجان به تبریز رسید. امیران و مقامات او نیز به او پیوستند و بلوغان خاتون و سایر خاتون‌ها هم در ۲ ذی‌الحجه از سقورلوق آمدند (همدانی، ۱۳۸۸: ۹۰۹-۹۱۷). تغییر دین غازان به اسلام واقعاً مؤثر بود؛ چراکه بلافاصله بعد از ترک تبریز به مقصد آران، در ۶ ذی‌الحجه او طبق قوانین اسلام با بلوغان خاتون ازدواج کرد (همدانی، ۱۳۸۸: ۹۱۰).

طبق آنچه گفته شد، مشخص می‌شود که وابستگی سقورلوق به دو بلوغان خاتون غیرقابل چشم‌پوشی است. به نظر می‌رسد که بخشی از علاقه نشان داده‌شده به این دو خاتون، به دلیل ثروتشان بوده که آباقاخان در ابتدا به بلوغان خاتون ارشد و سپس به بلوغان خاتون جوان داده بود. گنجینه آنها ممکن بود در سقورلوق باشد. هوندا معتقد است که مکانی به نام فوجین بزرگ که طبق اظهارات رشیدالدین در منطقه سقورلوق قرار دارد (همدانی، ۱۳۸۸: ۹۳۷). احتمالاً تلفظ اشتباهی از فوجین بزرگ باشد که شاید عنوانی برای بلوغان خاتون بوده است (Honda, 1978: 296-97). ارغون گنجینه بلوغان خاتون را بعد از مرگش تفتیش کرد و بخشی از آن را برای خود برداشت. این قضیه احتمالاً مربوط به سه ماه اقامت ارغون، بعد از فوت بلوغان خاتون، در سقورلوق باشد. بعلاوه گنجینه شخصی ارغون نیز، در سقورلوق قرار داشت (همدانی، ۱۳۸۸: ۹۶۲-۹۶۳). رشیدالدین اشاره می‌کند که امیران، اغلب در سقورلوق مستقر می‌شدند. مثلاً در سال ۶۸۳ هجری، بعد از یک

قوریلتای (هیأت عالی مغولی)، ارغون و امیرانش به سقورلوق رفتند. گرچه ارغون چند روز بعد آنجا را ترک کرد، ولی به نظر می‌رسد که سایرین مدت بیشتری در آنجا ماندند (همدانی، ۱۳۸۸: ۸۱۱). در سال ۶۸۵ هجری، مقامات خشمگین بغداد به سقورلوق آمدند تا قبل از امیران و وزیران، از وضعیت خود شکایت کنند (همدانی، ۱۳۸۸: ۸۱۳-۸۱۴). همچنین، در سال ۶۸۹ هجری، در بحبوحه تنش بین حاکمیت گیخاتو و بایدو، امیران طرفدار بایدو برای حمایت از او، سقورلوق را ترک کردند (همدانی، ۱۳۸۸: ۸۲۶). آنها احتمالاً در آنجا، از گنجینه‌ها حفاظت می‌کردند. معمولاً ایلخانان تنها برای چند روز در سقورلوق می‌ماندند (همدانی، ۱۳۸۸: ۸۱۱)؛ و آنجا نیز به‌عنوان یک محل اتراق بین‌راهی، در طول سفر طولانی یک حاکم عمل می‌کرده است (همدانی، ۱۳۸۸: ۹۳۷). ایلخان‌ها، گاهی اوقات، در طول اقامت در سقورلوق به امور دولتی رسیدگی می‌کردند. برای مثال در سال ۶۸۲ هجری، ارغون خان، حکم انتصاب وزارت بوقا را، در سقورلوق صادر کرد (همدانی، ۱۳۸۸: ۸۰۸)؛ و یا در سال ۶۸۷ هجری انتصاب سعدالدوله، به‌عنوان وزیر خود نیز در همان جا صادر شد (همدانی، ۱۳۸۸: ۸۱۹).

۵. سقورلوق در دوره جلایریان

در اواخر قرن هشتم هجری با مرگ ابوسعید، آخرین ایلخان مغول، وضعیت آذربایجان آشفتگی شد و جنگ‌های متعددی، سر حکومت بر آذربایجان به وقوع پیوست که در نهایت، تیمور در اوایل قرن نهم هجری، موفق به فتح ایران شد. در منابع تاریخی مربوط به دوران این آشفتگی‌ها نیز، نام سقورلوق به صورت صحیح یا غلط موجود است. ابوبکر قطبی اهری (۸۶۰ هجری) در کتاب تاریخ شیخ اویس یک‌بار به سورلوق اشاره می‌کند (اهری، ۱۳۸۹: ۲۲۸). در ضمیمه جامع التواریخ که به‌عنوان ادامه جامع التواریخ رشیدالدین نوشته شده است، حافظ ابرو (۷۶۰-۸۳۴ هجری) از دو نام متفاوت استفاده کرده که احتمالاً شکل غلط سقورلوق باشند؛ سیورلوق (Melekian-Chervani, 145:1991) و سورلوق (سورلق یا سورلغ یا سورلخ). طبق نظر این دو نویسنده، سویورلوق یا سورلوق، عمدتاً به‌عنوان یک پادگان میان راهی، در میانه جاده تبریز به بغداد یا همدان، مورد استفاده قرار می‌گرفته است. برای مثال وقتی که حسن کوچک در مقابل حسن بزرگ در سال 738 هجری، به پیروزی رسید، از نزدیکی‌های همدان، از طریق سویورلوق به تبریز رفت (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۱۰). در سال ۷۸۴ هجری، احمد جلایری تلاش کرد تا نیروهای خود را برای مقابله با تیموری‌ها، از طریق سورلوق به تبریز بفرستد (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۸۲). از آنجایی که

مبارزه برای قدرت، اغلب بین دو گروه واقع در بغداد یا تبریز صورت می‌گرفت، سویورلوق / سورلوق، گاهی اوقات تبدیل به یک میدان جنگ می‌شد. برای مثال، سپاه حسن بزرگ و اوپرت‌ها در سال ۷۳۶ هجری، در سورلوق جنگیدند (اهری، ۱۳۸۹: ۲۲۳). با توجه به مسیر حسن کوچک (همدان-سویورلوق-تبریز)، در سال ۷۳۸ هجری و مسیر احمد (بغداد-سورلوق-تبریز)، در سال ۷۸۴ هجری که هر دو توسط حافظ ابرو ثبت شده است، روشن می‌شود که سویورلوق / سورلوق در جایی بین تبریز و همدان و نیز بین تبریز و بغداد واقع شده بوده که با مکان واقعی سقورلوق همخوانی دارد. از طرف دیگر، حافظ ابرو اشاره می‌کند که عمارت بزرگی در سورلوق وجود دارد که عادل آقا در سال ۷۷۶ هجری، در آنجا ماند (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۵۴)؛ و نیز، امیران تیموری، سپاهیان خود را برای بیلاق تابستانی، در سال ۷۸۴ هجری، به سورلوق فرستادند (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۸۵). به‌طور کلی می‌توان گفت؛ سویورلوق / سورلوق، بخشی از عملکردی را که سقورلوق در طول دوره ایلخانی داشته، ارائه می‌داده است. این محل، عمدتاً به‌عنوان یک استراحتگاه، بین تبریز و بغداد یا تبریز و همدان مورد استفاده قرار می‌گرفته و به‌احتمال، یک حکمران و مأمور عالی‌رتبه او، مثل عادل آقا، از آن به‌عنوان یک اقامتگاه تابستانی استفاده می‌کرده است. همان‌طور که طرح آن با کلماتی مثل مرحله و بیلاق نیز این نکته را تأیید می‌کند. به هر حال کارکرد اولیه آن به‌عنوان محل نگهداری گنجینه‌های سلطنتی، در این دوران، خیلی محتمل نیست، زیرا سقورلوق، در وسط یک منطقه مورد نزاع واقع شده بود.

۶. سقورلوق / تخت سلیمان در دوره صفویه و بعد از آن

بعد از حمله تیمور به ایران و قبل از تشکیل سلسله صفوی، آذربایجان در تسلط دو طایفه ترکمن؛ قره‌قویونلوها (۸۷۲-۷۸۱ هجری) و آق‌قویونلوها (۷۷۹-۹۱۳ هجری)، قرار داشت. بعد از مرگ عادل آقا (۷۸۷ هجری)، تیمور (۸۰۷ هجری) و احمد جلایری (۸۱۲ هجری)، بر آذربایجان حکومت کردند. در سال ۸۷۱ هجری، اوزون حسن آق‌قویونلو (۸۵۷-۹۸۵ هجری)، جهان‌شاه (۸۷۱-۸۴۱ هجری) حاکم قره‌قویونلوها را در آذربایجان اسیر کرده و به قتل رساند و بعد از آن تاریخ، آق‌قویونلوها حق حاکمیت آذربایجان را تا زمان فتح تبریز به‌وسیله شاه اسماعیل اول صفوی در سال ۹۰۶ هجری، حفظ کردند. متأسفانه از این بازه زمانی هیچ اطلاعات خاصی در مورد سقورلوق / سویورلوق / سورلوق وجود ندارد. ولی برخلاف آن از در دوره صفویه، به‌ویژه از زمان حاکمیت شاه اسماعیل

اول، منابع زیادی در مورد این مکان وجود دارد. از جمله می‌توان به قیاس الدین خواندمیر (۹۴۱/۹۶۳-۸۶۱ هجری) اشاره کرد که در کتاب حبیب السیر، چندین بار از سورلوق نام برده است. همچنین در کتاب خلاصه التواریخ، نوشته قاضی احمد قمی (۹۵۲ هجری)، سه اصطلاح وجود دارد که می‌تواند اشاره‌ای به تخت سلیمان باشد: سورلخ، سزلق و تخت سلیمان. مطابق این دو مرجع، شاه اسماعیل اول در طول دوران حیات خود شش بار سورلوق را زیارت کرده است. در تابستان ۱۰-۹۰۹ هجری، شاه اسماعیل اول از ساوج بلاغ (در استان تهران کنونی و به شکل ساووخ بلاغ در خلاصه التواریخ) از ری و خرقان، به استراحتگاه تابستانی سورلوق رفت (بیلاق سورلوق در حبیب السیر و بیلاق سورلوق در خلاصه التواریخ). در آن منزلگاه بود که خبر حمله به یزد توسط محمد کارا را دریافت کرد، بلافاصله آنجا را ترک کرده و از مسیر اصفهان به یزد رفت (خواندمیر، ۱۳۶۲: ۴۷۸-۷۹ و قمی، ۱۳۵۸: ۸۵-۸۴). در تابستان ۱۱-۹۱۰ هجری، شاه اسماعیل، این بار از مسیر همدان به بیلاق سورلوق رفت و در آنجا او مشغول شکار گورخر و غزال شد (خواندمیر، ۱۳۶۲: ۴۸۳ و قمی، ۱۳۵۸: ۸۴). مجدداً در بهار و تابستان آینده (۱۲-۹۱۱ هجری) به سورلوق رفت. علی‌رغم این تشابهات، بین گزارش‌ها (گزارش‌های) خواندمیر و قمی اختلافاتی وجود دارد؛ طبق گزارش خواندمیر شاه اسماعیل، نوروز ۹۱۱ هجری را در قشلاق خود در طارم گذراند، سپس به استراحتگاه تابستانی در سلطانیه رفت و از آنجا به سورلوق رفت (خواندمیر، ۱۳۶۲: ۴۸۴)؛ اما قمی به صورت زیر می‌گوید: «وقتی که خاقان سلیمان مکان (یکی از القاب شاه اسماعیل اول به معنی کسی که جایگاه حضرت سلیمان را دارد) نوروز سال خرس را در روز پنجشنبه ۱۷ ماه شوال ۹۱۱ در اردوگاه تابستانی تخت سلیمان جشن گرفت، خود از آنجا به طرف طارم رفت» (قمی، ۱۳۵۸: ۸۷). در ادامه اشاره شده، شاه اسماعیل، از آنجا به رشت رفت و سپس به قشلاق طارم برگشت. این اولین باری است که تخت سلیمان در خلاصه التواریخ ظاهر می‌شود ولی قبل از آن، در کتاب لب التواریخ است که برای اولین بار به تخت سلیمان اشاره می‌شود؛ «در تابستان ۹۱۰ هجری، شاه اسماعیل صفوی با لشکریان خود به تخت سلیمان آمد و به شکار پرداخت» (قزوینی، ۱۳۱۴: ۲۴۵). در بهار ۹۱۸ هجری، شاه اسماعیل به بیلاق بش بارماق و سورلوق رفت و در طول بهار و تابستان مشغول شکار گوزن و قوچ شد که در آن ناحیه فراوان است (خواندمیر، ۱۳۶۲: ۵۳۰). در آنجا به استراحت نیز پرداخت (قمی،

۱۳۵۸:۱۱۹). نام تخت سلیمان تنها در خلاصه التواریخ آمده و در حبیب السیر صرفاً به سورلوق اشاره شده است. احمد قمی، یکبار دیگر به صورت؛ اردوگاه تابستانی سلطنتی در تخت سلیمان و سورلوق، به تخت سلیمان اشاره کرده که مربوط به گزارش‌های سال ۹۵۱ هجری، در طول حکومت شاه‌طهماسب اول، پسر شاه اسماعیل است (قمی، ۱۳۵۸:۳۱۲).

حال سؤال اصلی این است که چرا سورلوق نام تخت سلیمان گرفت؟ از آنجایی که منابع تاریخی در این مورد سکوت کرده‌اند، تنها به فرضیات می‌توان اکتفا کرد؛ بر اساس سبک گزارش قاضی احمد قمی در مورد تخت سلیمان، ظاهراً می‌توان به این نتیجه رسید که این اصطلاح جدید بوده است. بعلاوه، با توجه به این که وی، در گزارش‌ها مربوط به ۱۲-۹۱۱ هجری، بین تمام القاب، لقب سلیمان مکان را برای شاه اسماعیل اول انتخاب کرده است و از این لقب در برخی مناسبت‌های دیگر هم استفاده کرده (قمی، ۱۳۸۵: ۱۴۹-۱۴۰)، واضح است که نظریه ملکیان شیروانی در مورد اینکه چون شاه اسماعیل تخت سلیمان را زیارت کرد، سلیمان مکان خوانده می‌شد، صحیح نیست (Melekian-Chirvani, 1991:146) و برخلاف این نظریه، احتمالاً این مکان به دلیل لقب شاه اسماعیل، تخت سلیمان نامیده شده است. شاه اسماعیل اول، دو بار دیگر هم به سورلوق رفت؛ در تابستان ۹۲۳ هجری، او از تبریز به بیلاق سورلوق رفت، چند ماه در آنجا ماند و سپس به قشلاق نخجوان رفت (خواندمیر، ۱۳۶۲: ۵۵۴ و قمی، ۱۳۵۸: ۱۳۸). آخرین حضور شاه اسماعیل در سورلوق، در تابستان ۹۲۴ هجری، بوده که از بیلاق قار(قاز طبق گزارش قمی) به سورلوق رفت، از آنجا به سمت رودخانه تالوار رفته یک ماه در آنجا ماند و بعد از رفتن به کوه بیستون، به اردوگاه زمستانیش در قم رفت (خواندمیر، ۱۳۶۲: ۵۵۸ و قمی، ۱۳۵۸: ۱۳۹). در شرح وقایع این بخش، خواندمیر از سورلوق با عنوان؛ فضای روح‌افزای سورلوق، یاد می‌کند. از دوره حکومت شاه‌طهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰ هجری)، دو بازدید سلطنتی از سورلوق گزارش کرده است؛ اولین گزارش مربوط به بهار سال ۹۴۷ هجری است، وقتی که قاضی خان ترکمن از طایفه تکه لو از ارومیه بازگشت و با پنج هزار اسب‌سوار به خدمت امپراتور رسید و از بارگاه محافظت کرد، شاه‌طهماسب به بیلاق سورلوق رفت (قمی، ۱۳۵۸: ۲۹۴). دومین گزارش مربوط به تابستان سال ۹۵۱ هجری است که همایون، شاه گورکانی (۹۶۳-۹۶۲، ۹۴-۹۳۶ هجری) که جایگاه خوبی در ایران داشت، بیلاق سلطنتی سورلوق و تخت سلیمان را، برای استراحت مناسب دید و درباریان نیز از این نظر استقبال کردند. آنها در آنجا، بارها و بارها شکار کردند و در یکی از این

شکارها، تیر به یک حیوان باردار اصابت کرد. بعد او به قشلاق سلطنتی قزوین رفت (قمی، ۱۳۵۸:۳۱۲). اسکندر منشی به جزئیات دیدار شاه طهماسب و سلطان همایون پرداخته است (اسکندر منشی، ۱۰۴۶:۱۳۸۲-۱۰۵۰) در این زمان، حیدر سلطان نیز که از سلطنت خوارزم عزل شده بود، در سورلوق بود (اسکندر منشی، ۱۳۸۲:۱۰۵۴). شاه طهماسب در سال ۹۶۲ هجری دوباره به سورلوق رفت که این اتفاق، تنها توسط اسکندر منشی ذکر شده است؛ «در این سال گروهی از قلندران بیچاره و اراذلی که خود را قلندر جا زده بودند و به حشیش اعتیاد داشتند، در بیلاق سورلوق شاه، در نزدیکی سلطانیه به حضور او رسیدند» (اسکندر منشی، ۱۳۸۲:۱۰۷۵). همچنین در گزارش‌ها اسکندر منشی آمده است که خلیل سلطان سیاه منصور از طایفه کردستان، در طول حکومت شاه طهماسب، حاکم سجاس و سورلوق بود (اسکندر منشی، ۱۳۸۲:۱۱۱۵). در طول دوران صفویه تا زمان حکومت شاه طهماسب، سورلوق همچنان به عنوان یک بیلاق سلطنتی مورد استفاده قرار می‌گرفت. پادشاهان صفوی، بیش از پادشاهان حکومت‌های قبلی، تمایل به ماندن در آنجا داشته و اغلب مشغول شکار می‌شدند. آنها نام فارسی جدیدی به سورلوق دادند: تخت سلیمان. اتفاق قابل توجه در این دوره، همان بازدید همایون سلطان از سورلوق است. طبق گفته‌های اسکندر منشی، شاه طهماسب در خیمه شخصی خود ماند و سلطان را، در خیمه میهمانان سلطنتی پذیرفت؛ اما اشاره نکرده است که جشن‌ها و بزم‌ها در کجا برگزار شد. بعد از شاه طهماسب اول، هیچ اشاره تاریخی، به سورلوق/تخت سلیمان نشده است. به دلیل نزدیکی آذربایجان به مرزهای ترک‌های عثمانی که از زمان سلطنت شاه طهماسب، حکومت صفویه را تهدید می‌کردند. در سال ۹۵۴ هجری، شاه طهماسب اول، پایتخت را از تبریز به قزوین منتقل کرد و در سال ۱۰۰۶ هجری، شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۶ هجری)، پایتخت را به اصفهان منتقل کرد. با توجه به جابجایی پایتخت از آذربایجان به نقاط مرکزی، تخت سلیمان از مراکز سیاسی دوران صفویه و نیز حکومت‌های بعد از آن، خیلی دور شد و حاکمان و خانواده‌های سلطنتی، دیگر تمایلی به گذراندن تابستان در آنجا نداشتند. به همین دلیل مجموعه تخت سلیمان رو به خرابی نهاده و جزوی از افسانه‌ها می‌شود تا اینکه راولینسون در سال ۱۸۳۸ م از آنجا بازدید کرده و به معرفی آن می‌پردازد. نام ترکی منطقه (سقورلوق) نیز در طی سالیان

فراموش شده است؛ البته به جز نام کنونی رودخانه ساروق که در نزدیکی تخت سلیمان است و احتمالاً نام آن از سقورلوق گرفته شده است (Minorsky, 1944: 101).

۷. نتیجه

منطقه تخت سلیمان به دلیل دارا بودن موقعیت ویژه، شرایط خاص طبیعی و امکانات زیستی، از دیر زمان مورد توجه بشر بوده و سکونت در این منطقه، از دوران پارینه‌سنگی تا حال حاضر استمرار یافته است. هرچند این منطقه در دوره‌های مختلف مورد سکونت بوده، ولی با تأسیس آتشکده آذرگشنسب در دوره ساسانی، این محل به کانون توجه تبدیل می‌شود. جایگاه آتشکده آذرگشنسب در منابع پهلوی گنزک یا گنج، بوده که اعراب آن را شیز می‌گفته‌اند. هرچند تا پیش از کاوش‌های باستان‌شناختی، در مورد محل دقیق شیز بین پژوهشگران اختلاف‌نظرهای زیادی وجود داشت. ولی بر اساس تحقیقات باستان‌شناختی و گزارش‌ها حمدالله مستوفی مشخص گردید که شیز همان تخت سلیمان کنونی است. بر اساس منابع تاریخی، در سال ۶۲۴ م، هراکلیوس امپراتور بیزانس پس از تسخیر «گنزک» با لشگریانش به «تبرمیس» که شاید با «شیز» قابل مقایسه باشد، رفت و آتشکده آن را ویران ساخت. با این حمله، آذرگشنسب از رونق افتاد و دیگر اهمیت گذشته خود را باز نیافت. هرچند بعد از حمله اعراب نیز این آتشکده تا مدتی روشن بوده است، ولی اوج عظمت منطقه تخت سلیمان بعد از دوره ساسانی به زمان ایلخانان برمی‌گردد. در این دوره تخت سلیمان احیاء گردیده و به‌عنوان کاخ شکار آباقاخان انتخاب می‌گردد. در دوره ایلخانی نام شیز به‌طور کامل از تاریخ ایران ناپدید و در منابع از آن به‌عنوان «سقورلوق» یاد می‌شود. در این دوره، سقورلوق یکی از اقامتگاه‌های تابستانی ایلخانان بوده که کوچک‌تر و از نظر سیاسی کم‌اهمیت‌تر از سایر اقامتگاه‌ها نظیر آلتاق یا آران بوده، زیرا هیچ قوریلتایی در آنجا انجام نشده است. با این وجود، به نظر، سقورلوق به دلیل اینکه به‌عنوان محل گنجینه‌های دو بلوغان خاتون و ارغون بوده، دارای اهمیت خاصی بوده است. هرچند بعد از ایلخانان، تخت سلیمان رونق و اهمیت قبلی خود را نداشته، ولی در دوره شاهان اوایل صفوی به‌عنوان بیلاق و شکارگاه این شاهان مورد استفاده بوده و در همین دوره نیز به تخت سلیمان معروف می‌شود.^۱ با تغییر پایتخت صفویان به اصفهان، به دلیل دور شدن این مجموعه از مراکز سیاسی دوران صفویه و حکومت‌های بعد از آن، دیگر حاکمان و خانواده‌های سلطنتی، تمایلی به گذراندن تابستان و حضور در این محل را نداشته و به همین دلیل، تخت سلیمان از رونق

افتاده و برای همیشه در تاریخ سیاسی ایران فراموش می‌شود و در نهایت، به محل استقرار فصلی (بیلاق) کوچ‌نشینان تبدیل می‌شود. در اوایل سده چهاردهم هجری خان افشار برای اداره و حفاظت از مزارع روستایی در بین زندان سلیمان و مجموعه تخت سلیمان، روستایی بنیان گذاشت که آذری زبان‌های محل، آن را «نصرت‌آباد» و کردها به این روستا «تازه کند» می‌گویند. با بنیان‌گذاری روستای مذکور، مجموعه تخت سلیمان برای همیشه متروک و حتی بخشی از مصالح آن جهت استفاده دوباره به روستاهای پیرامونی منتقل می‌شود. در سال ۱۳۸۰ با گسترش روستای نصرت‌آباد و افزایش جمعیت آن، به بخش تبدیل شد و به تخت سلیمان تغییر نام داد.

پی‌نوشت‌ها

۱. با توجه اینکه یکی از القاب شاه اسماعیل صفوی خاقان سلیمان مکان بوده و احتمالاً به دلیل حضور شاه اسماعیل، این مکان به تخت سلیمان معروف شده است و به‌مرور آثار تاریخی و طبیعی اطراف مجموعه نیز به طریقی به حضرت سلیمان منسوب شده‌اند؛ زندان سلیمان، طویله سلیمان، تخت بلقیس...

منابع

- ابن بلخی، ۱۳۸۴، فارسنامه، تصحیح و تحشیه لسترنج و نیکلسون، تهران، انتشارات اساطیر.
- ابن خردادبه، ۱۳۷۱، مسالك و ممالك، ترجمه سعید خاکرند، تهران، انتشارات میراث ملل.
- ابودلف، مسعر بن المهلهل، ۱۳۵۴، سفرنامه ابودلف در ایران، با تعلیقات مینورسکی، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، تهران، انتشارات زوار.
- اسکندر منشی، ۱۳۸۲، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۳، زیر نظر ایرج افشار، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- اشپولر، برتولد، ۱۳۶۵، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میر آفتاب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۸۸، تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- اهری نجم، ابی بکر قطبی، ۱۳۸۹، تواریخ شیخ اویس (جریده)، به کوشش ایرج افشار، تبریز، انتشارات ستوده.
- آیتی، عبدالمحمد، ۱۳۴۶، تحریر تاریخ و صاف، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- البلاذری، احمد بن یحیی، ۱۳۶۴، فتوح البلدان، ترجمه آذر تاش آذرنوش، تهران، انتشارات سروش.
- بیانی، شیرین، ۱۳۸۹، مغولان و حکومت ایلخانی در ایران، تهران، انتشارات سمت.
- جکسن، ویلیامز، ۱۳۵۷، سفرنامه جکسن، ایران در گذشته و حال، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره ای، تهران، انتشارات خوارزمی.
- حافظ ابرو، ۱۳۵۰، ذیل جامع التواریخ رشیدی، به اهتمام خان بابا بیانی، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی.

- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی، ۱۳۶۲، تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد البشر، جلد ۴، تهران، انتشارات خیام.
- طوسی، محمد بن محمود بن حمد، ۱۳۸۲، عجایب المخلوقات، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- قزوینی، ذکریا بن محمد بن محمود، ۱۳۷۳، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه با اضافات جهانگیر میرزا قاجار، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- قزوینی، یحیی بن عبدالطیف، ۱۳۱۴، لب التواریخ، تهران، چاپ موسسه خاور.
- قمی، احمد بن حسین، ۱۳۵۸، خلاصت التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- کاشغری، شیخ محمود، ۱۳۸۳، دیوان لغات‌الترک، تبریز، انتشارات اختر.
- کریستین سن، آرتور، ۱۳۷۸، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات صدای معاصر.
- گوبل، روبرت، ۱۳۸۴، گل مهرهای تخت سلیمان، ترجمه فرامرز نجد سمیعی، تهران، انتشارات سازمان میراث فرهنگی و گردشگری.
- مستوفی، حمدالله، ۱۳۶۲، نزهة القلوب، تصحیح لسترنج، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۸، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران، انتشارات اقبال.
- هوف، دیتریش، ۱۳۶۸، «تخت سلیمان»، شهرهای ایران، ج ۳، به کوشش محمد یوسف کیانی، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی، صص ۱-۳۳.
- Boyes, Mery, 1985, "Ādur Gušnasp", Encyclopaedia of Iranica, I, pp.475-76.
- Boyle, J.A, 1972. "Sites and Localities Connected whit the History of the Mongol Empire", Proceeding of the Second International Congress of Mongolists, Ulan Bator, 1972, pp.75-79.
- Boyle, J.A, 1968, "Dynastic and Political History of the Il-Khans" in Boyle, J.A, 1968, pp. 303-421.
- Hoffmann, G, 1880, Auszüge aus syrischen Akten persischer Märtyer, Leipzig.
- Honda, M, 1978, "Throne of Solomon", Celebrating seventy-seventh birthday of Dr Ashikaga collected articles on Orintology and Indology, Tokyo, 1978, pp. 287-301.
- Howart, H.H, 1888, History of the Mngol, III, The Mongol of Persia, London.
- Huff, D, 1978, "Survey of Excavations in Iran, 1977: Takht-I Suleiman, Iran, XVI, 1978, pp. 774-89.
- Huff, D, 1979, "Survey of Excavations in Iran, 1978: Takht-I Suleiman, Iran, XVII, 1979, pp. 153.

- Huff, Dietrich, 2012, "The Ilkhanid Palace at Takht-i Sulaiman:Excavation Results", Beyond The Legacy of Genghis Khan, edited by Linda Komaroff, pp 44-110.
- Jagchid, S & Hyer, P,1979, Mongolia's Culture and Society, Boulder and Folkestone,
- Kleiss, W, 1964, "Bauten ishamischer Zeit", In Naumann, R, Kleiss,W, Nylander, C, and Gezelius, L, columns 27-56.
- Melikian-Chirvani, A.S,1991,"Le Livre des Rois: Miroir du destin.II:II Takht-e Soleyman et la symbolique du Shah-Name." Studia Iranica 20, pp. 33-148.
- Minoresky, V, 1964, " Roman and Byzantin campaign in Atropatene", Iranica, Twenty Articles, Tehran. University of Tehran, pp. 86-109.
- Minorsky, V, 1944, "Roman and Byzantine Campaigns in Atropatene", Byzantion, XVII,(1944), pp.389-93.
- Naumann, R, 1967, "Sasanidische Feueraltäre", Iranica Antiqua, VII, pp.72-76.
- Naumann, R,1976,"Taxt-e Suleman 1975" in Bagherzadeh, F, ed, in Proceedings of the IVnd Annual Samposium on Archaeological Reaserch in Iran(1975), Tehran, pp. 419-23.
- Naumann,R,1977,"Die Ruinen von Tacht-e Suleiman und Zendan-e Suleiman und Umgebung", Fiihrer zu archiiologischen Platzen in Iran, 2. Berlin: Reimer, 1977.
- Pope, A.U, Crane, M, & Wilber, D.N, 1937, " The Institute's Survey of Prsian Arrchitecture: Preliminary Report on Takht-i-Sulayman", Bulletin of the American Institute for Iranian Art and Archaeology, V, no. 2, pp. 71-105.
- Rawlinson, H.C,1841a," Notes on Journey ... to the Ruins of Takht-i-Soleiman" Journal Royal Geographical Society of London, X, pp. 1-64.
- Rawlinson, H.C,1841b, "Memoir on the Site of the Atropatenian Ekbatana", Journal Royal Geographical Society of London, X, pp. 65-158.
- Ruska, J, 1934, "Shiz", in Encyclopaedia of Islam IV,(1939), p.385.
- Schippmann, K,1971,Die iranischen Feuetheiligtumer, Berlin and NewYork.
- Wihhiams, A, V,1990, The Pahlavi Rivāyat Accompanying the Dādestān I Dénig,Part II: Translation, Commentary and Pahlavi Text Copenhagen.

